

چقدر آیات قرآن لطیف و زیباست و این عارف بزرگ چه تسلطی بر آنها دارد و خیلی  
بجا از آنها استفاده می‌کند.

### بند ۱۰۶

دریغا سالک مخلص را بجایی رسانند که نور محمد رسول الله بروی عرض  
کنند، بدانند سالک در این نور که «إِلاَّ اللهُ» چه باشد. «عَرَفَ نَفْسَهُ» نور محمد  
حاصل آید، و «عَرَفَ رَبَّهُ» نقد وی شود. دریغا اگر نور محمد رسول الله بنور  
«لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» مقرون و متصل نبیند، این شرک باشد که «لِئَن أَسْرَكْتَ لِيَحْبَطَنَّ  
عَمَلُكَ» از شرک در باید گذشت؛ اینجا ترا معلوم شود که مصطفی - علیه  
السلام - چرا گفتی که «أَعُوذُ بِكَ الشَّرِكِ وَالشَّكِّ».



### بند ۱۰۷

دریغا دانی که این شرک چه باشد؟ نور الله را در پرده نور محمد رسول  
الله دیدن باشد، یعنی خدای را در آینه جان محمد رسول الله دیدن باشد «رَأَيْتُ  
رَبِّي لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ»<sup>۱</sup> مبتدی را آن باشد که جز در پرده محمد  
خدای را نتواند دیدن؛ اما چون، منتهی شود، نور محمد از میان برداشته شود؛  
«وَجَهَّتْ وَجْهِي لِلَّذِي»<sup>۲</sup> نقد وقت شود؛ «لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ» قبله اخلاص  
او شود زیرا که نور محمد رسول الله متلاشی و مقهور بیند در زیر نور الله.



### شرح بندهای ۱۰۶ و ۱۰۷

خلاصه این دو بند این است که سالک مخلص کسی است که به سوی حق با حق می‌رود  
و وقتی از پرده لا اله گذشت و به الا الله که نور محمد است رسید در نور او همه حقیقت  
هستی را می‌بیند. نور محمد فراگیر است و تمام هستی را در بر می‌گیرد اما نباید بین او و  
حق دوئیت دید بلکه یکی هستند و کسی هم که به آنجا رسید خود دیگر نور شده و لیس الا  
نور. اینجا خیلی زیبا وحدت وجود را بیان می‌کند.

کسانی که خداوند و حضرت محمد را دو تا می‌دانند دچار شرک هستند و هر کجا که  
دوئیت باشد شرک آغاز می‌شود. حضرت محمد (ص) جلوه کامل حق تعالی است و جلوه  
هرگز از متجلی جدا نیست. جلوه و متجلی یک حقیقت هستند اما در دو مرتبه که البته متجلی

<sup>۱</sup> زمر / ۶۵

<sup>۲</sup> عوالم اللئالی، ج ۱، ص ۵۲، ج ۴، ص ۲۵۴

<sup>۳</sup> انعام / ۷۹

در مرتبه بالاتر وجودی است اما بین آنها بینونت و جدایی امکان ندارد. اگر خداوند بخواهد به کامل‌ترین وجه خود را نشان دهد بصورت انسان، آن هم انسان کامل که حضرت مصطفی (ص) است خود را نشان می‌دهد.

لا اله الا الله توحیدی‌ترین واژه است که البته اگر کسی به حقیقت آن نرسد مشرک است و حقیقت الا الله آن است که جز خدای یگانه هیچ چیزی وجود ندارد. یعنی هرچه هست اوست و غیر از او هیچ نیست و اگر غیر خداوند هیچ نیست پس محمد رسول الله چه معنایی دارد؟ اگر کسی محمد رسول الله را جدای از حق بداند که اکثر مردم و مؤمنین این گونه‌اند، مشرک می‌باشند ولی اگر کسی مخلص باشد و به حقیقت الا الله که هیچ چیز غیر از خداوند وجود ندارد رسیده باشد نور محمد رسول الله را مندر در نور لا اله الا الله و متصل به آن می‌بیند و می‌فهمد دوئیت و جدایی نیست. و کسی که به این مرتبه برسد می‌فهمد نه تنها حضرت رسول بلکه خودش نیز جدای از حق نیست بلکه جلوه‌ای از حق است. البته حضرت، کامل‌ترین تجلی حق تعالی است و این است معنی «من عرف نفسه عرف ربه» هر کس خودش را اینگونه بشناسد حق تبارک و تعالی را شناخته است.

### بند ۱۰۸

دریغا اگرچه فهم نخواهی کردن اما سالک منتهی را دو مقام است: مقام اول نور «لا اله الا الله» در پرده نور محمد رسول الله همچنان بیند که ماهتاب در میان آفتاب. مقام دوم آن باشد که نور محمد را در نور الله چنان بیند که نور کواکب را در نور ماهتاب. دریغا تو از «لا اله الا الله» حروفی گویی و یا شنوی و بایزید از این توبه کند آنجا که گفت «تَوْبَةُ النَّاسِ مِنْ ذُنُوبِهِمْ وَتَوْبَتِي مِنْ قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!» دریغا دانی که از «لا اله الا الله» چرا توبه می‌کند؟ مصطفی - علیه السلام - از اینجا گفت «أَفْضَلُ مَا قُلْتُهُ أَنَا وَ النَّبِيُّونَ مِنْ قَبْلِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». چه گویی که «لا اله الا الله» پیغامبران و اولیا را از گفتار زبان باشد یا گفتار دل؟ «لا اله الا الله» گفتن دیگر است، «لا اله الا الله» بودن دیگر. بعزت خدا که اگر جمال «لا اله الا الله» ذره‌ای بر ملک و ملکوت تا بد، بجلال قدر لم یزل که همه نیست شوند. باش تا «لا اله الا الله» را راه رو باشی؛ پس «لا اله الا الله» را بینی نصیب عین تو شده؛ پس «لا اله الا الله» شوی، «أَوْلٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا» مؤمن این ساعت باشی.



## شرح بند ۱۰۸

مقام اول خداوند را در مظهریت حضرت محمد (ص) می‌بینند، یعنی حضرت رسول مظهر کامل حق تعالی است و خدا را در ایشان می‌توان دید.

مقام دوم، حضرت محمد را که می‌بینند حق را می‌بینند. در واقع، عین القضاة می‌خواهد بگوید که حضرت محمد (ص) تجلی تام و تمام خداوند است. مردم از لا اله الا الله فقط الفاظ و ظاهر را می‌فهمند و فکر می‌کنند وقتی این لفظ را می‌گویند یعنی خدایی به جز آنکه در آسمان‌ها بر تخت نشسته و خدایی می‌کند دیگر الهی نیست. ولی بایزید بسطامی فرمود مردم از گناهان خویش توبه می‌کنند و من از این لا اله الا الله که مردم می‌گویند توبه می‌کنم! یعنی معنی لا اله الا الله این نیست که عوام مردم فکر می‌کنند. چنانکه حضرت رسول فرمودند: حقیقت لا اله الا الله نزد من و پیامبران قبل از من است. انبیاء از گفتن لا اله الا الله فقط لفظ نمی‌گویند بلکه حقیقت آن را در دل جاری می‌کنند.

لا اله الا الله که مردم می‌گویند با حقیقت آن خیلی فاصله دارد. حقیقت لا اله الا الله اگر روشن شود ملک و ملکوت در نور آن مضمحل و مندک می‌شود چون غیر از حق هیچ چیزی وجود ندارد، لیس إله هو، هر چه هست اوست. اینجا به آیه شریفه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ» اشاره دارد که می‌فرماید همه چیز فان و نابود است اگر به خود باشد ولی اگر وجه حق باشد باقی خواهد بود.

کسی که به حقیقت لا اله الا الله برسد و بفهمد که غیر از حق هیچ نیست و هر چه هست اوست با گوش حق می‌شنود و با دیده حق می‌بیند و هر چه گوید حق از زبان او می‌گوید و می‌فهمد که غیر حق نیست و خود حق است که لا اله الا الله می‌گوید. آنوقت مؤمن حقیقی اوست و آنجا که خداوند فرمود: «اولئك هم المؤمنون حقا»<sup>۱</sup> مقصود همین مؤمنین بودند.

## بند ۱۰۹

ای عزیز چون جذبه جمال الله در رسد، از دایره‌ها بیرون آمدن سهل باشد.

ای عزیز دانستن و گفتن و شنیدن این ورقها، نه کار هر کسی باشد؛ و زنهار تا نپنداری که بعضی از این کلمات خوانده است یا شنیده! خوانده است اما از لوح



<sup>۱</sup> الرحمن / ۲۶ و ۲۷

<sup>۲</sup> انفال / ۴

دل که «كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»؛ شنیده است و لیکن از تعلیم خانه «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ». اینجا ترا معلوم شود که «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»<sup>۳</sup> چه باشد. مگر نشنیده‌ای که روح اعظم تا در وجود آمده است الله آغاز کرده است، و می‌گوید تا قیامت؛ و چون قیامت برخیزد، هنوز بکنه و انتهای الله نرسیده باشد. هرچه در عالم خداست همه در طی عزّ «الم»<sup>۴</sup> است. دریغا که خلق بس قاصر فهم آمده‌اند و مختصر همّت، و از حقیقت خود سخت غافل مانده‌اند! و حقیقت ایشان از ایشان غافل نیست «وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ»<sup>۵</sup>.

### شرح بند ۱۰۹

بیرون آمدن از دایره ضیق و تنگ عالم جسمانی کار سخت و دشواری است، اما اگر جذبه الهی به انسان برسد این کار سهل و آسان می‌گردد. گفتن و شنیدن و فهمیدن این صحبت‌ها کار همه کس نباشد بلکه فهم و تأمل عمیق می‌خواهد. و متأسفانه همه کس اینها را نمی‌خواند و نمی‌شنود. فقط کسانی می‌شنوند و می‌فهمند که خداوند در اعماق دلشان ایمان نوشته باشد و آنها را لایق و آماده شنیدن بداند.

و ایشان همان کسانی هستند که به حقیقت لا اله الا الله می‌رسند و فقط در لفظ آن باقی نمی‌مانند و ایشان اهل بهشت هستند. اگر کسی تمام طول عمر خود لفظ لا اله الا الله بگوید اما پی به حقیقت آن نبرد اهل بهشت نخواهد بود.

مگر نمی‌دانی حضرت محمد (ص) که روح اعظم و تجلی کامل حق است و آخرت و قیامت برایش آشکار، و حقیقت لا اله الا الله است به کنه آن که می‌توان گفت مقام ذات است پی نبرده است. درواقع، عین القضاة در اینجا می‌خواهد از عظمت حقیقت لا اله الا الله بگوید که این لفظ چقدر عمق و باطن دارد و هر چقدر انسان به پیش برود به نهایت عمق آن

<sup>۱</sup> مجادله / ۳۲

<sup>۲</sup> انفال / ۲۳

<sup>۳</sup> بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۳، ج ۸، ص ۳۷۱، ج ۲۳، ص ۸۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۵۹ و ۳۶۲

<sup>۴</sup> بقره - آل عمران - عنکبوت - روم - لقمان - سجده / ۱

<sup>۵</sup> مؤمنون / ۱۷

نمی‌رسد! نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود ولی هرگز کسی به کنه آن که مقام ذات است نمی‌رسد و این هجران ابدی است.

«الم» یک لفظ سه حرفی است که از اسرار قرآن کریم می‌باشد، اما تمام حقیقت عالم در باطن همین لفظ سه حرفی است. اینجا عین القضاة خیلی زیبا از لفظ و عالم معنا و ارتباط آن سخن می‌گوید. البته انسان‌هایی که همت کمی دارند و قاصر هستند پی به فهم این مطالب نمی‌برند و از حقیقت، که باطن خود انسان است سخت دور مانده‌اند. البته حقیقت از هر چیزی به انسان نزدیک‌تر است و این انسان قاصر است که به علت کم‌همتی از آن دور می‌ماند؛ چنانکه خداوند فرمود: «وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ» یعنی ما لحظه‌ای از خلق غافل نیستیم. این انسان است که از حق تبارک و تعالی به دلیل اشتغال به امور زود گذر فریبده و پوچ دنیوی از جمال و زیبایی بی‌کران حق غفلت می‌ورزد.

### بند ۱۱۰

رکن دوم نماز است که حق تعالی بیان و شرح آن می‌کند که «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین»<sup>۱</sup> و مصطفی - علیه السلام - نیز بیان کرد که «الصلوة عماد الدین فمن ترکها فقد هدم الدین»<sup>۲</sup> و نیز گفت: «المصلی یناجی ربه»<sup>۳</sup>.



### بند ۱۱۱

اما شرط صحت نماز موقوفست بر طهارت که بی طهارت، نماز حاصل نیاید. از مصطفی بشنو که «مفتاح الصلوة الطهور»<sup>۴</sup>. درجه اول طهارت پاک کردن اعضا و اندامست از نجاست. اما بآب یا بخاک؛ این طهارت اعضاست و درجه دوم پاکی جستن اندرونست از خصال ذمیمه، چون حسد و کبر و بخل و حقد و حرص و مانند این خصلتها. چون از این خصلتهای بد، درون خود را پاک کردی، بتوبه و ریاضت و مجاهدت تجدید وضو ترا حاصل آید «من جدد الوضوء جدد الله ایمانه»<sup>۴</sup>.



<sup>۱</sup> بقره / ۲۳۸

<sup>۲</sup> جامع الاخبار، ص ۷۳؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۰۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۹۸

<sup>۳</sup> بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۱۶؛ عوالی اللالی، ج ۴، ص ۳۹

<sup>۴</sup> مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۹۵

## بند ۱۱۲

از شبلی مگر نشنیده‌ای که گفت: «الوضوء انفصال و الصلوة اتصال فمن لم ينفصل لم يتصل». اگر انفصال از مادون الله در وضو حاصل نیاید، اتصال «لی مع الله وقت» در نماز حاصل نیاید. «لا یمسه إلا المَطَّهرون»<sup>۱</sup> این خطاب با کسانی باشد که جز طهارت صورت فهم نکنند. «لا یقبل الله صلوةً بغير طهور» هیچ نماز مقبول حضرت نباشد مگر با چنین وضو و طهارت که شنیدی. چون وضو و طهارت تمام شد نماز حاصل آید «أقم الصلاة لدلوك الشمس»<sup>۲</sup>.



## شرح بند ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲

نماز مشروط به طهارت است و همه علمای شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند. پس برای نماز ظاهری باید وضو یا تیمم داشت و گرنه باطل است. این شرایط نماز ظاهری بود. اما یک نماز باطنی هم هست که برای آن هم باید طهارت داشت. صلاة به معنی اتصال است، حال یک موقع انسان نماز می‌خواند که وظیفه شرعی خود را ادا کند و باید وضو یا تیمم بگیرد و از نجاسات پاک باشد و دیگر احکام نماز را رعایت کند که این نماز ظاهری است. اما یک وقت می‌خواهد اتصال با حق برقرار کند که این نماز باطنی است و قلب باید طهارت داشته باشد، آن هم طهارت از حسد، کبر، بخل و حرص و هر وقت قلب از اینها پاک شد اتصال برقرار است. اول انفصال بعد اتصال، انفصال از غیر حق سپس اتصال به حق! و اگر این طهارت قلب و انفصال از غیر حق صورت نگیرد اگرچه انسان چندین بار وضو بگیرد و لباس طاهر بپوشد و هزاران رکعت نماز بخواند اتصال برقرار نمی‌شود. آیه هست که بدون طهارت و پاکی به خطوط قرآن دست نزنید و این ظاهر آیه است. و تأویل آن این است که بدون طهارت عقلی به سراغ قرآن نروید. کسی باید قرآن بخواند و تفسیر کند که عقل او از اوهام و خیالات پاک باشد.

سهروردی می‌گوید: هنگامی که سرخوش و سرحال هستید قرآن بخوانید و طوری بخوانید که گویی شما مخاطب خداوند هستید.

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد به آب دیده و خون جگر طهارت کرد

<sup>۱</sup> بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰، ج ۷۹، ص ۲۴۳؛ مرآة العقول، ج ۱۵، ص ۴۶۹

<sup>۲</sup> واقعه / ۷۹

<sup>۳</sup> اسراء / ۷۸

## بند ۱۱۳

ای عزیز نماز را شرایط بسیار است: از آن یکی قبله است. اگر چه قبله قالب این آمد که «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا». قبله جان نه این قبله باشد، قبله «لَأُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»؟ گویی مکه باشد یا مدینه؟ مکه هست ولیکن آن مکه که «ص» بحر بمکه چین «کان علیه عَرْشُ الرَّحْمَنِ إِذْ لَا لَيْلَ وَلَا نَهَارَ وَلَا أَرْضَ وَلَا سَمَاءَ».



## شرح بند ۱۱۳

انسان بایستی رو به قبله نماز بخواند و این از شرایط نماز است. اما خداوند فقط در کعبه هست یا همه جا حضور دارد؟ خداوند در همه جا حضور دارد که مظهر کامل همه جا، قلب انسان است. کعبه مکرمه خانه ظاهری خداوند است و سمبلیک می باشد. اما خانه حقیقی حق، قلب مؤمن است. مؤمن در نماز ظاهری رو به قبله ظاهری می ایستد و در نماز باطنی روی به قبله باطنی که قلب خویش می باشد می آورد.

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ...: نگاه‌های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان برای تعیین قبله نهایی می بینیم. اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود باشی باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن.

لَأُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ...: قسم به این شهر مقدس، شهری که تو در آن ساکنی. قبله جان قابل عوض کردن نیست، اما قبله ظاهری طبق آیه کریمه و اخبار و احادیث عوض شد.

## بند ۱۱۴

دائم که ترا در خاطر آید که صلوة چه باشد؟ اشتقاق صلوة از صلتست و از صلّیت، دانی که صلّت چه باشد؟ مناجات و سخن گفتن بنده باشد با حق - تعالی - که «الْمُصَلِّي يَنَاجِي رَبَّهُ»<sup>۳</sup> این باشد. «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»<sup>۴</sup> این، نه آن نماز باشد که از من و تو باشد از حرکات قیام و قعود و رکوع و سجود. از این نماز عبدالله یناجی بیان می کند که «اسْتِحْلَاءُ الطَّاعَةِ ثَمَرَةُ الْوَحْشَةِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى» گفت: حلاوت



<sup>۱</sup> بقره / ۱۴۴

<sup>۲</sup> بلد / ۱

<sup>۳</sup> بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۱۶؛ عوالی الثالی، ج ۴، ص ۳۹

<sup>۴</sup> معارج / ۳۴

یافتن طاعت ثمره وحشت باشد؛ حلاوت از فرماینده طاعت باید یافتن نه از طاعت.

### بند ۱۱۵

دریغا چه میشنوی! «وَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»! از مصطفی بشنو که گفت: «يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ يَجْتَمِعُونَ فِي الْمَسَاجِدِ وَيُصَلُّونَ وَ لَيْسَ فِيمَا بَيْنَهُمْ مُسْلِمٌ». این نماز کنندگان که شنیدی، ما باشیم. نماز آن باشد که ابراهیم خلیل طالب آنست که «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»<sup>۲</sup>.



### شرح بند ۱۱۴ و ۱۱۵

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ: آنهایی که بر نماز مواظبت دارند و نمازها را پیوسته به جای آورند.

می فرماید: نماز فقط قیام و سجده و رکوع نیست بلکه گفتیم صلاة به معنی اتصال و دوام است. ولی در نماز ظاهری دوام نیست چون با گفتن هر سلام در پایان نماز انقطاع ایجاد می شود. پس صلاتهم دایمون این نماز ظاهری نمی تواند باشد بلکه مقصود دوام ذکر است و ذکر آگاهی است. در عقل و آگاهی هرگز انفصال نیست بلکه اتصال محض است. آیات کریمه قرآن که در این دو متن آورده نیز گویای همین سخن است.

وَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ: یعنی وای بر نماز گزارانی که فقط در ظاهر می مانند. ابراهیم خلیل (ع) گفت خدایا ما را از نماز گزاران قرار بده و مقصود ایشان نماز باطنی و نماز قلب و آگاهی بیشتر است وگرنه قیام و سجود که هر کسی می تواند انجام دهد. حدیثی است از پیامبر که فرمودند: «يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ يَجْتَمِعُونَ فِي الْمَسَاجِدِ.....» روزگاری بیاید که مردم نماز در مساجد می خوانند ولی مسلمان نیستند چون معنی نماز را نمی دانند.

### بند ۱۱۶

ای عزیز صلوة خدا آنست که با بنده مناجات کند، و با بنده گوید؛ و صلوة بنده آنست که با حق - تعالی - گوید. آن شب که مصطفی را - علیه السلام - بمعراج بردند جایی رسید که با او گفتند: «قف» چرا گفتند؟ «لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُصَلِّي» مصطفی گفت: «وَأَصَلُّوهُ»؟ گفت: نماز وی چگونه باشد؟ گفتند: «صَلُّوهُ اِثْنَاءَ عَلَي نَفْسِهِ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ».




<sup>۱</sup> ماعون / ۴

<sup>۲</sup> ابراهیم / ۴۰



## بند ۱۱۷

باش ای عزیز تا این حدیث که «الأنبياءُ يُصلُّونَ في قبورهم» ترا روی نماید؛ آنگاه بدانی که چرا «صوتُ الديك، صلوتُهُ» آمد. «وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» همین معنی باشد. از برای خدا که این کلمه را گوش دار؛ روزی شبلی برخاست تا نماز کند «فَبَقِيَ زَمَانًا طَوِيلًا، ثُمَّ صَلَّى؛ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ قَالَ: يَا وَيْلَاهُ وَاَللَّهِ انِّ صَلَّيْتُ جَحَدْتُ، وَاِنْ لَمْ اَصِلْ كَفَرْتُ» گفت: اگر نماز بکنم منکر باشم و اگر نماز نمی‌کنم کافر می‌شوم. پنداری که شبلی از این جماعت نبود که «الَّذِينَ هُمْ عَلَي صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»؟! 

## شرح بند ۱۱۶ و ۱۱۷

در معراج، حضرت رسول (ص) یکدفعه شنیدند که: قف، یعنی بایست و حضرت ایستادند و پرسیدن چرا بایستم؟ ندا آمد خداوند مشغول نماز هستند. حضرت پرسیدند: خداوند برای نماز می‌خواند؟ خطاب رسید برای خود می‌خواند و ثنا بر خویش می‌گوید. و کسی که به این مقام برسد که بفهمد خدا برای خود نماز می‌خواند می‌فهمد که صدای خروسی که سحرگاه می‌خواند هم ثنای حق گوید. وقتی که خداوند خود را تسبیح می‌گوید دیگر ذره‌ای در آسمان و زمین و ملکوت نیست که تسبیح حق نگوید.

وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى: نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند.

دانی که چرا همی کند نوحه گری	هنگام سپیده دم خروس سحری
کز عمر شبی گذشت و تویی خبری	یعنی که نمودند در آینه‌ی صبح

شبلی قصد نماز کرد که متحیر شد. گفت: خدایا در این حیرانی اگر نماز بخوانم منکر شده‌ام و اگر نخوانم کافر می‌شوم! حالا چرا نماز خواندن باعث انکار می‌شود؟ چون می‌گویم من برای تو نماز می‌خوانم و من و تو ثنویت و شرک است. مگر اینکه به جایی برسد که بفهمد خود حق برای خود نماز می‌خواند. بدون رسیدن به وحدت وجود انسان دچار شرک است.

<sup>۱</sup> اعلی / ۱۵

<sup>۲</sup> معراج / ۲۳